

وصل می خواستم آئینه به دستم دادند

جرعه‌ای از کوثر علوی

ساده دلی‌هایمان می‌خندد. می‌گفتند: عاشق کُش و قتال
وضع است!

با خودمان گفتیم: «این امتحان بزرگی است، اگر صبر
کنیم نتیجه می‌گیریم.» و چه امتحان سختی بود. باور کنید
نمی‌توان گفت چه اندازه سخت! همه راه ما را سرگردان و
آوازه خودش کرده بود که به ما بگوید: «اما چه چیز را؟ و این
علامت سؤال بزرگ، در آسمان مجهول‌های ذهنمان بیش از
همه چراغ می‌زد. اشکمان درآمده بود. می‌خکوب شده بودیم
و دور خودمان - واله و حیران - خدا را طواف می‌کردیم، و
همه حرکت‌های عالم اطراف را زیر ذره‌بین تأمل گذاشتیم تا
شاید اشاره‌ای برسد. وقتی همه امیدمان به نومیدی بدل
شد؛ پیر قبیله عشاق، عصای موسایی‌اش را به نیل
اشک‌هامان زد. به این وسیله، حضرت معبود راهی تازه
را به ما نشان می‌داد. سالی مبارک به نام مولا علی علیه السلام
متبرک شده بود. نوروز بود و ما یکی از اسرار «ولایت» را
به یقین درمی‌یافتیم. جالب این‌که مقتدایمان سال را به نام
کسی نامگذاری کردند که رمز گشایش، کورترین گره‌های
مشکلمان، کسی غیر از او نمی‌توانست باشد. علی علیه السلام را
می‌گویم - همو که نامش برای‌تان آشناست. - در اندک
فاصله‌ای از آسمان و زمین، اشارت‌ها و بشارت‌ها برایمان
فرستادند و به ما گفتند: امسال، سال خبرهای تازه است. و
ما، که داشتیم از بی‌خبری می‌مُردیم، خون تازه‌ای به
رگ‌های روحمان می‌دوید. از این‌رو سر از پا نشناختیم، و
در هفتادونهمین سال، از قرن چهاردهم شمسی، محبت
علی علیه السلام همان «حادثه ناکه‌ان» شد که در زندگی هر کسی
فقط یکبار اتفاق می‌افتد. آن «خضر فرخنده پی» می‌آمد تا در

یکی بود و غیر از او هیچ‌کس زیر این چرخ کبود نبود...
ما بودیم و دلی که نمی‌دانستیم دردش را به که بگوییم.
گویی دنیا را برای آزار ما آذین بسته بودند. هر روز عده‌ای
از دوستان و همراهانمان طعمه دام‌ها و بیراهه‌ها می‌شدند.
زخم‌های زمانه هر لحظه شکافی عمیق‌تر و فاصله‌ای
هولناک‌تر میان ما و بزرگ‌ترها ایجاد می‌کرد. همه داغ‌های باغ
را روزی چند نوبت به مبارکبادمان می‌آوردند. حسابی که
خونجگر می‌شدیم، روز به پایان می‌رسید. و فردا روز از
نو، روزی از نو. فقط خدا می‌داند آن روزها چه بر ما گذشت.
و امروز، دیگر یادمان هم نمی‌آید که چند فرسخ، «حیران» و
«آسیمه سر» به دنبال حقیقت دویده‌ایم. اما یادمان هست که
نقشه جغرافیای ایمان را از کلاس اول حفظ بودیم. عاشق
شدن را هم «ندانسته» می‌دانستیم. ولی هنوز نیازهای
معنوی‌مان با شرایط روز مطابقت نمی‌کرد. شاید هندسه
«عرفان امروزی» را بلد نبودیم. و البته «عرفان امروزی»
واژه غریبی بود برایمان.

این‌که حکایت ما «چه حکایت عجیبی» است، جای
شگفتی نیست. عجیب‌تر این‌که زیربارانی از نور و
روشنایی، کم‌کم داشتیم به این نتیجه می‌رسیدیم که: نکنند
راه را اشتباه آمده‌ایم؟!

آدرس درست بود. روی آن نوشته بودند «دنیا محضر
خداست، در حضور خدا معصیت نکنید.» نشانه‌ها هم کاملاً
درست بودند. شک نداشتیم که «محبوب» حاضر است و
ناظر. ولی هیچ خبری نمی‌شد... دلمان نمی‌آمد برگردیم.
احساس می‌کردیم یا به مقصد رسیده‌ایم و خودمان
نمی‌دانیم، یا تمام راه، دستمان انداخته و حالا از آن بالا به



نهج البلاغه و غررالحکم کره زدیم و مشکلاتمان یکی پس از دیگری حل شدند.

اولین موضوع، حب و دوستی نام گرفت. همین‌طور موضوعات پشت سر هم ردیف می‌شدند و تنها دلیل انتخاب آنها نیز دریافت درونی و آمادگی روحی و ذهنی، برای پرداختن به آن موضوعات بود. و اصلاً فرصت نداشتم به ارتباط آنها فکر کنم؛ گرچه حس غریبی به من می‌گفت: رابطه‌ای در کار هست، اما نمی‌دانستم چیست و به چه منظور است. تا اینکه به وادی «دل» رسیدیم. بعد از موضوعی مثل «دیده» یا «نگاه کردن»، پرداختن به چنین موضوعی با توجه به تناسب «دل و دیده» به نظر موجه می‌آمد و ما هم حرف‌هایی برای گفتن داشتیم؛ اما در مختصاتی که این کار تحقیقی ارائه می‌شد، با چنین موضوعاتی نمی‌توانستیم راحت کنار بیایم. البته قرار نبود در این قالب، محتوایی مبتذل ریخته شود. ولی گمان کردیم طرح چنین موضوعی خالی از حرف و حدیث نباشد.

از این‌رو، با خود موضوع مشکل داشتیم، و درست هشتاد روز کار نوشتن دچار وقفه شد.

هشتاد روز هر وله معنا؛ هشتاد روز آواره موضوعاتی که هیچکدامشان در چارچوب کار گروه تعریف نشدند، و فلسفه پرداختن به هر کدام از موضوعات، رسیدن به جواب سؤال‌ها و شبهه‌هایی بود که در گذشته برایم پیش آمده بود. سؤالاتی که یا هرگز به جواب نرسیده بودند، یا با جوابی سطحی قانع شده بودم و یا اصلاً یادم رفته بود چنین سؤالی هم داشته‌ام. و اینک در محضر کلام نورانی امیر عالمیان به کامل‌ترین جواب می‌رسیدند. و در نهایت پس از هشتاد روز سیر و سلوک در حقایق و ابهام‌های گذشته...

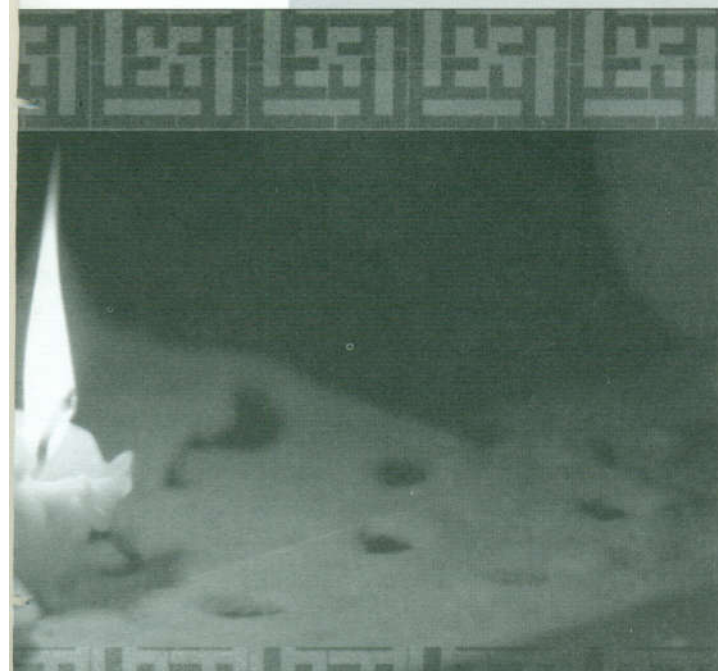
طی این مرحله همراهی‌مان کند. آنها که نامشان اسلاف بود و جلوتر رفته بودند، برایمان مدام پیغام تهنیت حواله می‌کردند و تأکید داشتند:

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

به این ترتیب، چیزی نگذشت که فهمیدیم علی‌السلام معلم خضر و ادریس و همه پیامبران قبل از خاتم ما را به هجرتی آیین‌وار فرا می‌خواند. وقتش رسیده بود که عمل کنیم به آیین آیین. «یا علی» گفتیم و به راه افتادیم. در ابتدای راه، هیچکس نمی‌دانست چگونه می‌خواهیم پیش برویم. ایمان داشتیم که اعضای گروه را خود مولا انتخاب کرده‌اند. به هر کسی مسئولیت سپرده شد. و من وظیفه جمع‌آوری مطالب و مکتوب کردن آنها را به عهده داشتم. در عمل کسی کاری به کار دیگری نداشت. اما مفهوم کار گروهی، کاملاً منظم پیش می‌رفت. برنامه‌ای کامل، منسجم و از پیش تعیین شده، کم‌کم نظم عجیبی حتی در بی‌نظمی‌هایمان سیلان یافت. به مرور زمان هم فلسفه اعداد، و تأثیر آنها در برنامه خودنمایی می‌کرد. و ما بسیاری از این روابط را بعد از اتمام کار دریافتیم. از همان ابتدا، هر کسی از کارش بهره‌ای که می‌خواست، نصیبش می‌شد، به این مطلب نیز بعدها پی بردیم.

ساختار اصلی تحقیق ما را سخنان و کلمات قصار امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشکیل می‌داد. و انسجام و پیوستگی موضوعات آنقدر حیرت‌آور شده بود که با دلگرمی بیشتری کارها را ارائه می‌دادیم. شاید نتوان گفت کار چه اندازه مشکل بود. رسیدن به مقصد، بنیة علمی و ظرفیت معنوی بالایی می‌خواست، که هیچکدامش نداشتیم. اما به برکت فضای معنوی حاکم بر کار گروهی، مشکلات را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم. یادش به خیر! چقدر از سختی و مشقت کار نالیدیم. بارها خواستیم کار را رها کنیم. چون کاملاً به این نتیجه رسیده بودیم که این تحقیق، اندازه‌قد و قواره کار ما نیست. غافل از این‌که اگر ما، در نیمه راه کم آوریم و بریدیم، مولایمان علی (علیه السلام) رفیق نیمه راه نبودند و نبریدند، و تا پایان مسیر آنچنان‌که دعوتمان فرمودند، دست ما را گرفتند و کار را پیش بردند، و گویا خطاب می‌شدیم: اگر شما را به این وادی کشیده‌ایم با اتکا به ظرفیت‌ها و توانایی‌های خودمان نبوده و از این به بعد هم خودمان می‌دانیم چه باید کرد!

درباره انتخاب موضوعات هم فقط می‌توانم بگویم زمام قلم به دست دل بود و زمام دل نیز بدست کلمات نورانی کلام حضرت امیر (علیه السلام). همگی نخ دلمان را به ضریح مشبک



ناخود آگاه تسلیم اراده علی علیه السلام شدیم و موضوع دل، پنجمین موضوعی شد که با تأسی به سخنان کهربار مولا شکل گرفت. این که می‌گویم تسلیم اراده او شدیم از آن روست که وقتی درباره عنوان «دل» می‌نوشتیم، حتی خودم نمی‌دانستم که پنجمین منزل از منازل هفتگانه «عرفان امروز» را تحریر می‌کنم. و این را مدتها بعد، زمانی کشف کردم که دنبال اشکال کار می‌گشتم تا پاسخی برای انتقادهای اطرافیان پیدا کنم. از دیگر عجایب این مسیر، می‌توان به پیوستگی دو موضوع، یا دو منزل «دل» و «معرفت» اشاره کرد. شاید آنهایی که با سیر و سلوک عرفانی آشنا هستند و متون مربوط را خوانده‌اند بدانند که برخی از عرفا برای رسیدن به معرفت، حداقل به وجود دو مقدمه قائلند و معتقدند که آدمی از «علم» به «حکمت» می‌رسد و از «حکمت» است که به وادی «معرفت» راه می‌یابد. بنده نیز با علم به این مطلب، سعی داشتم قبل از ارائه موضوع معرفت، به مباحث «علم و حکمت» بپردازم. و حتی احادیثی جمع‌آوری کردم و کار هم تا حدودی پیش رفت، اما دوباره این موضوعات در چارچوب برنامه گروه ننگجید؛ لذا با اکراه، این موضوعات را نیز کنار گذاشتم؛ غافل از اینکه مطمئن‌ترین راه رسیدن به معرفت، راه «دل» است. واقعیت به ما می‌گوید: تا آدمی دل به معانی نسپارد علم و حکمت راه به جایی نمی‌برند، و حتی، علم و حکمتی کسب نمی‌شود! در این باره بعدها با شما بیشتر سخن خواهم گفت.

... و امروز سالهاست که در خاطرمان، دغدغه یافتن راهی مطمئن را پرورده‌ایم؛ راه‌های زیادی را نیز بررسی کرده‌ایم؛ سعی‌مان هم این بوده که مسیرهای گذشتگان را

چشم بسته طی نکنیم. بهترین سالهای عمرمان را به دنبال جواب دویده‌ایم و شاید اگر سال گذشته، سال امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، باز هم باید صبورانه تلاش می‌کردیم. در این مدت، قبل از هر حرکتی و در ابتدای راه - با توجه به شرایط خودمان - آن قدر سالک عارف را سؤال پیچ می‌کردیم که گاه، دیگر جوابی برایمان نمی‌یافت و به این نتیجه می‌رسیدیم که آنها راهشان را درست رفته‌اند اما مسیر ما با مسیر آنها باید تفاوتی داشته باشد، و مولا علی علیه السلام، در این سیر تحقیقی شک و تردید ما را، با نشان دادن راه، تأیید فرمود. شاید شما هم با من موافق باشید که شرایط زمانه ما با شرایط گذشتگان، کمی متفاوت است. ما نسل روزگاری هستیم که اگر قرار باشد به صد مرحله سلوک حواله شویم، زرق و برق دنیا - در میانه راه - دلمان را کِش می‌رود. و آن قدر تسلیحات مدرن در اختیار دارد که سرمایه جوانی‌مان را به تاراج ببرد. دنیای ما، دنیای آلوده‌ای است که حتی به جوانان مجال فکر کردن هم نمی‌دهند. بمباران تبلیغاتی، شبهات فکری و مذهبی، مدرنیسم و دین‌زدایی، و خلاصه این که ما ناچاریم «خودسازی ضربتی» بیاموزیم. به راستی! در عصری که پیچیده‌ترین محاسبات دانشمندان و ریاضی‌دان‌های گذشته در کمتر از ثانیه‌ای از رایانه‌ها دریافت می‌شود، آیا راه سلوک عرفانی هم نباید سریع‌تر جواب بدهد؟

البته ما پیچیدگی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری این سلوک را انکار نمی‌کنیم، چون می‌انبر بودن مسیر، به معنی ساده‌انگاری، یا راحت بودن آن نیست. به مراتب مشکل‌تر و پیچیده‌تر است.

عارف آخرالزمان مشکلاتی دارد که عارف ده سال پیش از او، یا صد سال پیش، نداشته است. شیطان هم راه‌هایی برای دزدیدن دل ما و آلوده کردن دلمان عصمت‌مان پیدا کرده که ده سال پیش بلد نبوده... و خلاصه... این مقدمه طولانی را عرض کردیم که بگوییم: ما نیز هم سن و سال شما ایم، شاید چند سال کوچکتر یا از نظر سنی بزرگتر؛ اما تصمیم گرفته‌ایم تجربه خودمان را - که با عنایت‌های حضرت دلدار و در سایه هدایت‌های حضرت علی علیه السلام بوده - در اختیار دیگر علاقمندان این وادی قرار دهیم. در این مجال، کاملاً افکار خود را متمرکز کنید و اگر تصمیم گرفتید با ما همراه شوید، در شماره بعدی دیدار آشنا، نقشه راه را برایتان رسم خواهیم کرد و بعد، به یاری خداوند و به مدد مولا علی علیه السلام به راه می‌افتیم.

اگر مسافر این راهی....
بسم الله